

حقیقت خلیفه الله بودن حضرت آدم (ع) از دیدگاه علامه جوادی آملی و سید قطب

اعظم یکتاپور^۱

چکیده

قرآن کریم در آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره بقره ظرفیت وجودی انسان را برای کسب مقام خلافت بیان می کند. اگر خلافت در این آیه به معنای نیابت و جانشینی از اسلاف اعم از جانشینی جنیان، نسناس و دیگر انسانهای ماقبل حضرت آدم (علیه السلام) باشد، فضیلت قابل توجهی برای آن حضرت و ذریه ی او به دنبال نخواهد داشت. تا پیش از این عموم مفسران تنها حضرت آدم (علیه السلام) را مصداق مشخص خلیفه الله بودن در آیه مذکور می دانستند؛ لکن مفسرانی مانند آیت الله جوادی آملی در تفسیر آیه، معنای تعلیم اسماء به آدم (علیه السلام) را مظهریت اسماء و صفات و جامع حقایق عالم بودن انسان می داند و سیدقطب در تفسیر فی ظلال القرآن بیان می کند که نوع انسان و آدمی خلیفه در زمین است. در مطلق بودن خلافت، تطبیق شدن خلافت بر امامت، نحوه نصب، ملاک های خلافت و وظایف خلیفه بودن اختلاف نظرانی موجود است. مفسران شیعه باور به امکان خلافت پروردگار در انسان دارند که نوع انسان هم استعداد خلافت تکوینی تشریحی را دارد و این خلافت با دیدگاه اهل سنت که قائل به همسانی هستند تفاوت دارد.

واژگان کلیدی: خلیفه الهی، اسمای الهی، جوادی آملی، سیدقطب.

مقدمه

مفهوم «خلافت» در قرآن یکی از مفاهیم مهم در فرهنگ اسلام و شاید هر دین آسمانی باشد؛ چراکه هر یک از ادیان الهی بر این معتقدند که خداوند سبحان جهت هدایت و رهبری انسان ها در هر عصری پیامبری برمی گزیند تا به مثابه خلیفه الهی باشد که بندگان را در مسیر تعالی حرکت می دهد و آنان را اگر طالب حق و حقیقت باشند به سر منزل مقصود می رساند.

شاید مهمترین دینی که موضوع خلافت الهی در آن بیش از هر دین یا مذهب دیگر مورد عنایت و توجه است دین اسلام باشد. چرا که موضوع خلافت خداوند پس از آدم (علیه السلام) و دیگر انبیای الهی در گذر سالیان متمادی به عصر بعثت نبی مکرم اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و پس از آن به دوازده امام که اوصیای برحق اویند متصل می شود. لذا یکی از آیات بحث انگیز بین مفسران فریقین آیه ۳۰ سوره بقره « **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** » می باشد که هر کدام از مفسران دو گروه و خصوصا جوادی آملی و سید قطب دیدگاه های گوناگونی ذیل آیه شریفه بیان نموده اند.

^۱ . کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث azamyekta@gmail.com

باید توجه داشت که اگر خلافت در این آیه به معنای جانشینی از پیشینیان باشد چه جانشینی از جنیان، چه جانشینی از «نسانس» و چه جانشینی از دیگر انسانهای قبل از حضرت آدم این فضیلتی را برای حضرت آدم و ذریه او اثبات نمی کند در صورتی که آیات قبل و بعد این آیه و نیز سیاق بکار برده شده همگی بر این دلالت دارند که موضوع، موضوعی مهم و سرنوشت ساز است که خداوند از آن

به ملائکه اش خبر می دهد. که این مقام «خلیفه الهی» است و شامل آدم (علیه السلام) و مخلصین ذریه او می شود. افراد بسیاری در زمینه خلافت الهی و جانشینی او مقالات و کتابها نوشته اند. چنانچه آیت الله جوادی آملی در جلد سوم تفسیر تسنیم بسیار کامل به بررسی این مسئله پرداخته اند. همینطور دیگر مفسران در تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره قلم فرسایی نموده اند. و مقالات پر محتوایی مانند (خلافت انسان در قرآن) نوشته محمد هاشم زمانی، (خلافت الهی از دیدگاه شریعت و عرفان) نوشته رضا نوروزی، (مبانی و اصول عرفان نظری) سید یدالله یزان پناه، (خلافت الهی، انسان جهانی، ولایت تکوینی) نوشته فاطمه سلیمانی درباغی، به طور مفصل به تبیین جایگاه خلافت از دیدگاههای مختلف تفسیری-عرفانی و فلسفی پرداخته اند و به طور شایسته ای آن را روشن و بیان نموده اند. چنانکه آقای علیرضا کاوند بروجری به مفهوم خلیفه الهی پرداخته و آنرا در ارتباط با انسان بررسی کرده اند و خانم سکینه آخوند به تحلیل حسادت به مقام خلیفه الهی پرداخت و با عنایت به آیات مختلف آنرا واکاوی کرده اند و مسعود شاورانی بر آموزه های «خلیفه الهی» اشاره کرد و آنرا برشمرده است و احمد شجاعی به خردورزی و حقیقت انسان می پردازد و در مقاله ای با عنوان «انسان و خلافت الهی» و آنچه ما در این مقاله بر آن اضافه نموده ایم رمز و رازهای برگزیده شدن انسان به عنوان جانشینی خداوند است که این مهم باعث تحقیق و بررسی بیشتر در این زمینه شد.

مفهوم شناسی

ابن فارس ذیل ریشه «خلف» می گوید: «خلافت» از آن رو خلافت نامیده شده که شخص دوم پس از شخص اول می آید و در جای او می نشیند. (ابن فارس، ۱۴۲۰، ص ۳۰۴).

ابن منظور نیز در این باره می گوید: «خَلَفَهُ يَخْلُفُهُ» یعنی جانشینانش شد. «خَلَفَ فُلَانٌ فُلَانًا» یعنی فلانی جانشین فلانی شد. «اسْتَخْلَفَهُ» یعنی او را جانشین خود قرار داد. «الخلیفه» کسی است که به جای شخص پیش از خودش می نشیند. جمع «خلیفه»، «خلائف» است. (ابن منظور، ۱۳۸۸، ج ۱۵، ص ۱۰۷).

خلیل فراهیدی نیز می گوید: خلیفه به کسی گفته می شود که به جای شخص پیش از خودش می نشیند و جای او را می گیرد. (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۲۰)؛ ولی شیبانی می گوید: خلیفه برای مفرد و جمع و مذکر و مونث بکار می رود. و طریحی که از لغویون می باشد اعتقاد دارد که «خلیفه» به معنای پادشاه بسیار بزرگ و سلطان اعظم است و کسی که به جای شخص رونده می نشیند و مکان او را پر می کند (شیبانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۱۶).

شرتونی معتقد است؛ «خلافت» همان پادشاهی و نیابت از غیر است. «خلیفه» کسی است که جانشین شخصی غیر از خودش گردد، چه آن شخص که در اینجا به او نیابت شده غایب باشد، چه مرده باشد، چه ناتوان باشد و چه بخاطر بزرگداشت و تکریم او، نائب جانشینانش شده باشد و از اینجاست که خداوند بندگان را روی زمین جانشین خود قرار داده است. (شرتونی، ۱۴۱۶، ص ۹۸).

زمخشری برای معنای خلیفه همان مفهوم شناسی دیگران از خلیفه را آورده است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۹) و از نظر طبرسی خلیفه کسی را گویند که تدبیر امور از طرف شخص دیگری متعهد شود و خلیفه الله در زمین آن را گویند که خداوند تدبیر امور بندگان را به خود او سپرده باشد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲۱، ص ۹۴). همچنین ابن اثیر می نویسد: تاء در خلیفه برای مبالغه است نه تأنیث (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۹).

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، خلافت را به معنای نیابت و جانشینی گرفته و خلیفه را کسی می داند که جانشین غیر خودش می شود چه منوب عنه مرده یا غائب یا ناتوان باشد و چه به خاطر عظمت نائب باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۳۲، ص ۲۹۴).

هم چنین آیت الله جوادی آملی «خلیفه الله» را موجود کاملی که در همه جوانب که آثار خدائی را در جهان تحقق دهد می داند. (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۵۷).

خلیفه الله

در بحث خلافت انسان آیه محوری و مورد بحث در قرآن آیه ۳۰ سوره بقره است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا...» (سوره بقره آیه ۳۰)

مفهوم ظاهری آیه چنین است: و آن هنگام را که پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه ای را قرار می دهم. [آنها] گفتند: آیا در آن کسی را قرار می دهی

که فساد می کند و خون ها می ریزد و حال آنکه ما تو را تسبیح به حمد می گوئیم و برای تو پاکی و قداست قائل ایم. [خدا] گفت: همانا من آنچه را شما نمی دانید می دانم.

در تفسیر آیه ۳۰ سوره بقره غالب مفسران بیان می کنند که «جن» در زمین قبل از آدم و ذریه اش ساکن بودند، آیاتی در قرآن نیز به تقدم خلقت جن بر انسان اشاره می نماید:

«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» (سوره حجر آیه ۲۷)، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (سوره ذاریات آیه ۵۶)، در ادامه مفسران بیان می کنند که آن ها مرتکب فساد و خونریزی شدند و آدم خلیفه و جانشین آنها شد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۷) برخی آدم را جانشین ابلیس در زمین ذکر کرده اند و قول دیگری گفته شده است؛ خداوند آدم را جانشین نام نهاد زیرا آدم و ذریه او را جایگزینان ملائکه قرار داد؛ زیرا ملائکه ساکنان زمین بودند (ابن عربی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۹) یا جایگزین گروه سابق دیگر از غیر از ملائکه در زمین شد (نحاس، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۲) یا غیر ایشان مانند، ساکنان قبلی زمین که در آن ایام منقرض شده بودند؛ از دورانی قبل از دوران بنی آدم در زمین (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۹) و با توجه به وسیله های بیش از پانصد هزار سال، احتمال می رود که انسان هایی قبل از خلقت آدم ابوالبشر در زمین زندگی کرده و منقرض شده اند (همان، ج ۴، ص ۱۳۹-۱۴۲). بنابراین در مورد مصداق خلیفه الله اختلاف وجود دارد.

برخی معتقدند بر اساس نص آیات قرآن، این خلافت اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد و تمام انسانها از این منصب الهی بهره مندند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۹).

اما برخی دیگر معتقدند که خلیفه الله اختصاص به حضرت آدم دارد و شامل شخص دیگری نمی شود (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۷) گروهی دیگر این مقام را به انسان های مومن و پرهیزگار اختصاص داده اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۹) این در حالی است که اکثریت مفسرین شیعه و سنی معتقدند جانشین خداوند در روی زمین اگرچه برای همه انسان هاست اما انسان ها به این مقام نمی رسند و فقط انسان های خاصی که برخی آنان را به انسان کامل نامگذاری کرده اند، صلاحیت این مقام را دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۰).

جوادی آملی معتقد است که خلافت و جانشینی خداوند به حقیقت انسان نسبت داده شده است، به نظر او خلافت و حقیقت انسان بر اساس کمالی که کسب می کند مراتبی دارد و هر کس با توجه به درجه ای از خلافت خداوند است. بنابراین ضعف و قوت در کمال به ضعف و قوت علم انسان به اسماء الهی مرتبط است و هر جقدر علم انسان به اسماء الهی بیشتر باشد کمال و در نتیجه درجه و رتبه کسب او از مقام خلیفه اللهی بیشتر خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۹۳).

اما آنچه در این آیه از نظر او مطرح است خلیفه تام و کامل است که می تواند امور خداوند را به اذن او، در همه جهان انجام دهد.

دیدگاههای مطرح پیرامون خلافت انسان

در آیه شریفه چند دیدگاه بیان گردیده است.

۱- خلافت ویژه حضرت آدم(علیه السلام) و جانشینان او

مراد از خلیفه در آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» آدم(علیه السلام) است. چرا که خلیفه بر وزن فعلیه به معنای فاعل می باشد یعنی کسی جایگزین قبل خودش می شود و مفرد آمده است دیگر اینکه آیات بعد، آدم(علیه السلام) را بعنوان شخص مطرح کرده است «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. . .» (سوره بقره(۲)، آیه ۳۱) پس در اینجا مراد از خلیفه شخص آدم است اگرچه بدنبال آدم ذریه او هم خواهد آمد و در زمین زندگی می کند و عمران و آبادانی دارند و نیز مرتکب فساد و خونریزی می شود، اما اینها در ایه موضوعیت ندارد و فرع هستند و اصل شخص آدم(علیه السلام) است.

بعضی از مفسران فریقین با توجه به آیه ۳۱ سوره بقره که از حضرت آدم و تعلیم اسماء سخن به میان آمده اعتقادشان بر این است که جعل خلیفه در آیه شریفه به معنای جعل خلافت ویژه حضرت آدم(علیه السلام) و جانشینان او است. همان گونه که در آیه شریفه «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»، (سوره ص، آیه ۲۶) حضرت داود(علیه السلام) به خلافت رسید. بنابراین نبوت و اقامه احکام الهی و اجرای قوانین خداوند و وساطت در دریافت فیض الهی ماهیت خلافت است. ماخذ این دیدگاه قول ابن مسعود(طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۱)، ابن عباس(طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۷) و مجاهد(ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۰) می باشد.

۲- خلافت آدم(علیه السلام) و ذریه او از موجودات قبلی

در مورد خلافت آدم(علیه السلام) و ذریه او سه قول بیان گردیده است.

۲-۱- خلافت آدم(علیه السلام) و ذریه او از فرشتگان

طبق این نظر قبل از آدم، جنیان در زمین و ملائکه در آسمان مشغول به اطاعت پروردگار بوده و بعد از گذشت زمان جنیان دچار فساد شدند و خداوند لشگری از ملائک را به سرپرستی شیطان برای هلاکت نمودن آن ها به زمین فرستاد بعد از هلاکت آنها شیطان دچار غرور شد به همین علت خداوند انسان را جانشین خود معرفی نمود. ماخذ این دیدگاه ابن مسعود (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۷) و ابن عباس(نسفی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۹).

اغلب مفسران سنی مانند شوکانی و نسفی این سخن را بدون تائید، به عنوان یک احتمال بیان کرده اند (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۱). در برخی از تفاسیر شیعه از جمله طبرسی (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۴) و قمی(قمی، ۱۴۲۸، ج ۱،

ص ۳۶) روایتی را از قول امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که دال بر این مطلب است همچنین بحرانی نیز به نقل از تفسیر منسوب به امام حسن عسگری (علیه السلام) حدیثی مشابه این را نقل می کند (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۶۲).

۲-۲- خلافت آدم و فرزندان وی از موجودی به نام نسناس

ماخذ این دیدگاه روایتی از امام باقر (علیه السلام) است که در تفسیر قمی و عیاشی نقل شده است. (قمی، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۳۶) متاخرین یادآور شده اند که پیش از حضرت آدم (علیه السلام) و فرزندان وی موجوداتی به نام نسناس بوده اند که روی زمین زیاد فساد کرده اند لذا نسلشان از بین رفت و حضرت آدم (علیه السلام) جانشین آنها شد که رشید رضا از مفسران اهل سنت قائل به این دیدگاه بوده است. (رشید رضا، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۲۵۷).

۲-۳- خلافت حضرت آدم و فرزندان وی از جنیان

از قائلین به این دیدگاه ابن عباس و عبدالله بن عمر را می توان نام برد. که جنیان در زمین سکونت داشته اند اما پس از فساد آنها در زمین خداوند آن ها را نابود نمود و حضرت آدم و فرزندان وی جانشین آنها شدند. برخی معتقدند که خداوند انسان را جانشین جن ها بر روی زمین کرده و عده ای دیگر عنوان کرده اند که خداوند انسان های جدید را جانشین انسان های دیگری بر روی زمین کرده است (طبری، جامع البیان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۷).

گروهی دیگر نیز، انسان را جانشین فرشتگان بر روی زمین دانسته اند و گروهی نیز انسان را جانشینی از همه موجودات عنوان کرده اند (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۷).

۳- خلافت فرزندان آدم از یکدیگر

معنای لغوی استخلاف مطلق جانشینی است و در آیه چنین معنا می گردد که خداوند برای اهل زمین نسلی را به جای نسل قبلی جانشین کرده است و این خود از سنت های الهی درباره نسل بشر به حساب می آید. این نظریه را هم مفسران شیعی و هم اهل سنت به عنوان احتمال نقل کرده اند. خداوند طی آیاتی بحث خلافت آدم را بیان نموده است از جمله آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ» را هم اهل سنت و هم شیعه از جمله مرحوم طبرسی، علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی و از اهل سنت ابن کثیر به این دیدگاه قائل شده اند. (طبرسی، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۰۸).

۴- خلافت انسان از تمام موجودات

منظور جانشینی انسان های دیگر یا موجودات دیگری که قبلا در زمین می زیسته اند. و بعضی آن را اشاره به جانشین بودن نسل های انسان از یکدیگر دانسته اند، (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۷۷). علامه طباطبایی در این باره می گوید: کلمه «خلائف» جمع خلیف است و خلیفه بودن مردم در زمین به این معنا است که هر لا حقی از ایشان جانشین

سابق شود و سلطه و توانایی بر دخل و تصرف و انتفاع از زمین داشته باشد، همانطور که سابقین بر این کار توانایی و تسلط داشتند.

و اگر انسان ها به این خلافت رسیدند، از جهت نوع خلقتشان است، که خلقتی است از طریق توالد و تناسل، چون این نوع از خلقت است که مخلوق را به دو گروه سابق و لاحق تقسیم می کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۵۲).

۵- بالفعل دانستن خلافت انسان از خداوند

قائلین به این دیدگاه می گویند: چون انسان قوه تعقل و تفکر را داراست؛ لذا مقام خلافت الهی را بالفعل دارد. از جمله شیخ طوسی که توجه به این دیدگاه نداشته می نویسد که گروهی می گویند: منظور اینکه خداوند آنها را در زراعات و به ثمر رساندن میوه ها، جاری کردن نهرها جانشین خود در زمین قرار داده است (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۳۱). سید قطب می گوید: انسان خلیفه خدا شد تا مشیت الهی را در ابداعات و دستیابی به معادن و استفاده از آن چه در زمین است به ظهور برساند (سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۹) و از علمای شیعه محمد جواد مغنیه در این باره می نویسد: منظور از واژه «خلیفه در آیه شریفه انسان است که در هر مکان و زمانی از نسل آدم به وجود آید و بدین جهت خداوند حضرت آدم را «خلیفه» نامید زیرا زمام امور زمین و کشف نیروها نهفته در آن و بهره بردن از ثروت های زمین را به او سپرده است. (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۸۸).

۶- امکان خلافت پروردگار در انسان

متاخرین قائل به این هستند که خلیفه الله کسی است که در تمام شئون زندگی نمایانگر متخلف عنه باشد و خلیفه به معنای نماینده پروردگار و تصرف در جهان به اذن اوست. مفسران معتقدند که استعداد رسیدن به مقام خلیفه الهی در تمام انسان ها به ودیعه گذاشته شده به گونه ای که از قوه به فعل تبدیل کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۵).

مراد از خلافت حقیقت جامع آن است که درجات فراوانی را به همراه دارد، گر چه مصداق عینی مطرح در آیه محل بحث، دارای خلافت مطلق و کامل است که بهره انسان کامل است؛ زیرا اصل خلافت، مراتبی دارد و هر انسان به مقدار علمی که به اسمای الهی دارد و بر اثر آن بر دیگر موجودات برتری می یابد، خلیفه الله است (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ۹۲) منشاء خلافت انسان علم او به غیب آسمانها و زمین معرفی می کند.

این مطلب نشان می دهد که حوزه خلافت او همه غیب و شهادت است، زیرا عالم به غیب، به طریق اولی عالم به شهادت نیز هست و نتیجه اش آن است که نازلترین موجودهای مادی تا عالیترین موجودهای مجرد، همه دید پرستش و خلافت اوست و آنچه در شکافته شدن دریا به دست حضرت موسی و گلستان شدن آتش برای خلیل الله و مستخر

شدن باد برای حضرت سلیمان و انشقاق قمر با اشاره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوست، همه صرفاً از آثار سیطره ولی الله بر عالم ملک است. (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۹۳).

آیت الله سبحانی معتقدند که خلافت برای همه بشر است و مصداق اکمل و اتم آن در انبیاء الهی می باشد (سبحانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۴۶) البته علامه طباطبایی در این باره می گوید: اگر چه کلمه «خلیفه مفرد آورده شده اما خلافت نوع انسان را برای خلافت اراده نموده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۵). آلوسی از مفسران اهل سنت می گوید: دلالت آیه بر جعل خلافت حضرت آدم (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرفته و می نویسد: «همیشه خلافت خدا در بین انسان کامل خواهد بود تا قیام قیامت، باید انسان کاملی باشد که واسطه فیض الهی به انسان باشد زیرا انسان در نهایت کدورت و خداوند در نهایت تقدس می باشد. اگر آن انسان کامل واسطه فیض خدا نباشد عالم از بین می رود. زیرا انسان کامل، روح عالم است و قوام عالم به واسطه این انسان کامل می باشد. (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۲۲).

دیدگاه منتخب و ادله ترجیح آن

نظر منتخب همان دیدگاه «امکان خلافت پروردگار در انسان» می باشد. علامه طباطبایی بر آن اعتقاد است که خلافت در آیه ۲۶ سوره ص با خلافت در آیه ۳۰ بقره منطبق است و شانی از شئون خلیفه را تبیین می کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۹۵) همچنین آیت الله جوادی آملی در تفسیرش می نویسد؛ چون آیه جعل خلافت مفید استمرار است اگر با آیه ۳۶ سوره ص، که خلافت یکی از انسان ها کامل بازگو می گردد، می توان نشانه ادامه مستمر جعل در آیه ۳۰ سوره بقره باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۴) و سید قطب بیان می کند؛ انسان خلیفه خدا شد تا مشیت الهی را در ابداعات و دستیابی به معادن و استفاده از آن چه در زمین است به ظهور برساند (سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۹) قابل ذکر است که طبق نظریه های علمای شیعه و مفسران مصداق اکمل انسان کامل حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از بین انبیاء و ائمه (علیهم السلام) می باشد و بعد از وی ائمه در این جایگاه قرار می گیرند.

مشترکات و اختلافات دو دیدگاه

بطور کلی مفسران شیعی مانند جوادی آملی و سنی مانند سید قطب دیدگاه اول، یعنی خلافت تشریحی حضرت آدم (علیه السلام) را پذیرفته اند. در مرحله اول خداوند او را نبی قرار داد تا زمینه هدایت انسان ها را فراهم کند. همچنین پذیرش خلافت تشریحی منحصر به حضرت آدم نیست. بلکه سایر انبیاء الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) شریعت را به عهده دارند و وظیفه ابلاغ به مردم را دارا بودند.

از اختلافات بین دو دیدگاه می توان مطلق بودن خلافت، تطبیق شدن خلافت بر امامت، نحوه نصب، ملاک های خلافت و وظائف خلیفه بودن را نام برد. مفسران شیعه دیدگاه ششم را باور دارند که نوع انسان هم استعداد خلافت

تکوینی تشریحی را دارد. و این خلافت با خلافت حضرت داود(علیه السلام) که اهل سنت قائل به همسانی هستند تفاوت دارد.

چنانچه فخر رازی احتمال داده که خلافت داود از نوع خلافت حکمرانان و زمام داران گذشته و خلیفه به معنای حاکم و زمامدار می باشد(فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۱۹۹).

آیت الله جوادی در این باره می گوید: طبق آیه ۲۶سوره ص حضرت داود(علیه السلام) در فضا و داوری به حق خلیفه الله است. که این خلافت یکی از شئون خلافت انسان کامل در زمین است. (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ج ۳، صص ۴۳-۴۴)

راز جانشینی انسان

بر اساس آیه ۳۰ و ۳۱سوره بقره بسیاری دلیل انتخاب شدن انسان به عنوان خلیفه الله را علم انسان به اسماء الهی عنوان کرده اند، چیزی که ملائکه استعداد و شائیت پذیرش آن را نداشتن (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۶). براساس این آیات وقتی ملائکه از خلقت آدم به عنوان خلیفه الله شگفت زده شدند خداوند به آنها فرمود: «من چیزی میدانم که شما نمی دانید» (سوره بقره آیه ۳۰)، آنگاه خداوند به انسان اسماء الهی را عرضه کرد و انسان این اسماء را به صورت تکوینی و حضوری پذیرفت اما وقتی این اسماء به ملائکه عرضه شد ملائکه مانند انسان توانایی پذیرش آن را نداشتند، به همین دلیل انسان برتر از ملائکه شد و به مقام خلیفه الهی رسید و ملائکه بر انسان سجده کردند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۶) این در حالی است که ملاصدرا راز خلافت انسان را از جانب خداوند را از امور پیچیده ای می داند که انسان نمی تواند به آن دست یابد مگر اینکه خداوند آنرا بیان کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۰۸).

راز خلافت، آگاهی به همه اسماء، حقایق و معارف و برخورداری از علم لدنی و شاگرد بی واسطه شدن خداوند است. آگاهی به همه حقایق جهان امکان است که مایه تمایز میان انسان کامل و فرشتگان بوده و سبب محرومیت آنان از مقام خلافت الهی است، از یک نظم دقیق ریاضی، برخوردار است، بعضی خاص است و بعضی اخص، برخی عام است و برخی اعم و هرکدام از اسمهای خاص یا اخص یتر، زیر مجموعه اسم برتری به شمار می رود و تمام کارهای خداوند، زیر مجموعه حکمت او و حکمت الهی نیز زیر مجموعه علم اوست. یعنی خداوند چون علیم است، حکیمانه عمل می کند. از این رو خدای سبحان، جریان خلافت و جانشینی خویش را از راه علم، آغاز کرد و تعلیم اسمای الهی را سرلوحه این کار حکیمانه خود قرار داد. پس راه خلافت الهی، راه علم به اسمای حسناى اوست و اگر کسی علم به اسماء داشت، خلیفه می شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۶).

نصب و ملاک های خلیفه و امام

نصب امام یا خلیفه از نظر شیعه از طرف پروردگار مانند نبوت از باب قاعده لطف می باشد (طوسی، ۱۳۷۵، ص ۵۰۷) زیرا امامت دنباله نبوت است و مقام الهی و منصب معنوی می باشد و فرقی با نبوت این است که امام دریافت کننده وحی و آورنده شریعت نیست (سبحانی، ۱۳۷۴، ص ۲۷) اما مفسران سنی مانند سید قطب ذیل آیه شریفه جعل خلافت، واژه خلیفه را به معنای رهبری سیاسی جامعه و ریاست معنی می کنند نه به وسیله نص خداوند بلکه امر را واگذار به امت می دانند و بر امت واجب می باشد که خلیفه را انتخاب کنند.

همچنین ابن کثیر جعل خلیفه را از طریق اجماع اهل حل و عقد یا توسط خلیفه قبلی یا شورایی از جماعت صالحین می داند (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۲۹)، قرطبی هم در ذیل آیه می نویسد: نصب خلیفه از راه رای و اجتهاد واجب است ولی نصی بر یقین آن وجود ندارد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۵). هم چنین ملاک امام و خلیفه از منظر تشیع، عصمت، اعلیت و افضلیت می باشد (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۲۰۳-۲۰۲) ولی در نگاه اهل سنت و سید قطب فقهت، توان مدیریت کشوری و لشگری و قرشی بودن را کافی می دانند (پیشوایی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۳۰) و حتی ضرورت نمی دانند که امام و خلیفه اعلم است نسبت به اصول و فروع معصوم و افضل باشد لذا برخی از مفسران مثل قرطبی و بعضی از متکلمان غضب اموال و کشتار مردم و عدم اجرای عدالت و ضایع کردن حقوق دیگران را مانع خلافت نمی دانند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۷۲).

امام خلیفه حقیقی

شیخ طوسی که مقام خلیفه الهی را مخصوص انسان کامل می داند معتقد است که لازمه چنین مقامی داشتن عصمت و علم برتر است؛ همانند پیامبر اسلام که در خلیفه الله بودن او هیچ تردید و شکی وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۰) از همین رو برخی عنوان کرده اند که تشخیص فردی که صلاحیت خلیفه الهی داشته باشد فقط به عهده خلیفه الله است و دیگران نمی توانند در مورد وجود ملکه عصمت و علم برتری شخصی قضاوت صحیحی داشته باشند تا او را به عنوان خلیفه الله انتخاب کنند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۲۲)

بنابراین به نظر آنها از آنجا که حضور همیشگی خلیفه الله بر روی زمین لازم و ضروری است، تنها حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) باید خلیفه بعد از خودش را انتخاب کند که به عقیده شیعیان او نیز امامان دوازده گانه بعد از خود را که عصمت و علم برتر داشتند، به عنوان خلیفه الله انتخاب کرده است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۰).

اما بسیاری مفسرین آدم را خلیفه خداوند در روی زمین دانستند و گفتند وی «خلیفه الله فی الارض» است، یعنی یکی از عبارات «مَنْ اللهُ»، «عَنْ اللهُ»، «مَنْی» یا «عَنْی» یا «الله»، را بعد از «خلیفه» در تقدیر گرفتند. هم چنین در تفسیر آیه ۲۶ سوره ص، ذکر می کنند که داود خلیفه و جایگزین رسولان و انبیاء سابق گردید (مبیدی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۳۳۸) و در

ادامه داود را «خلیفه الله فی الارض» دانسته اند (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۷۳۷) هم چنین برخی منظور از آن را اولوالامر (غزنوی، ۱۴۱۹، ص ۵۸) یا مومنین (ابن جوزی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۴۶) یا آمران به معروف و ناهیان از منکر (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۴۰۹) یا اولیاء و اهل معرفت و ارباب سلوک و انسان کامل دانستند (ابن عربی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۹) ولی در ادامه «خلیفه الله فی الارض» عمومیت پیدا می کند و گفته می شود که عباد، انسان ها، نوع بشر و روح آنان خلیفه الله در زمین محسوب هستند. (جوادی آملی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۲۵۱)

ویژگی خلیفه الهی

خلافت الهی گوهری عظیم و کوثر گرانبهایی است که خدای سبحان در بین آفریده های خود تنها بر قامت انسان استوار ساخته و دارای برکات و آثار بی پایان

است که در ذیل به پاره ای از ویژگی ها و برکات وجودی آن، پرداخته می شود:

۱- برخورداری از مقام ولایت

یکی از ویژگی های برجسته خلیفه الهی برخورداری از مقام «ولایت مطلقه کلیه» است. مقصود از «ولایت مطلقه» همان مقام «ولایت تکوینی» و «وساطت در فیض» است که در اثر قرب به حق حاصل می شود و برای معصومان به نحو تام و کامل حاصل است چرا که آن حضرات؛ اسماء الله، وجه الله، یدالله و جنب الله بوده به طوری که شناخت ایشان، همان شناخت خدای متعال است؛ شاگردان و تربیت یافتگان مکتب آنان به قدر سعه وجودی و استعداد خود می توانند از این کمال برخوردار باشند (طباطبایی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۸۸)

به عبارتی، «ولی» از اسم های خداوند متعال است، و اسم های الهی، باقی و همیشگی هستند، لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است صاحب ولایت کلیه بوده و می تواند به اذن تکوینی خداوند متعال در ماده کائنات تصرف کند و قوای زمینی و آسمانی را تحت تسخیر خویش در آورد، حکم او در صورت و هیولای عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می تواند صورتی را خلع نموده و به صورت جدید متلبس گردد؛ مانند عصای حضرت موسی که صورت جمادی را بر حسب اراده اش خلع نموده و صورت حیوانیه بر آن پوشانید و به شکل اژدها بر آمد «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ» همه معجزات، کرامات و خوارق عادت از این قبیل بوده و در پرتو اراده انسان کامل که از جانب خداوند مآذون است صورت گرفته اند. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۳، ص ۵۷).

چنانچه در قرآن کریم موارد فراوانی از این قبیل معجزات و کرامات نقل شده است. وجه دیگری که برای توجیه برخورداری انسان کامل از مقام ولایت تکوینی ارائه شده است این که: انسان کامل خلیفه خداست، و خلیفه باید به صفات مستخلف عنه و در حکم او باشد. پس وجود انسان کامل ظرف همه حقائق و خزائن اسماء است. و این اسماء

الله اعیان حقائق نوریه عالم هستند، نه اسمای لفظی، لاجرم صاحب این مقام دارای ولایت تکوینی است که کلیدهای غیب - یعنی همان حقائق نوریه- در دست اوست، و می تواند با اجازه و مشیت الهی در کائنات تصرف کند، بلکه در عالم خارج از بدن خود دست به انشاء و ایجاد بزند، و به مرتبه ای برسد که موجودات خارجی به منزله اعضای وی و خود او در حکم جان آنها گردد. (طباطبایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۶۹).

۲- برخورداری از مقام امامت

یکی از شئونات خلافت الهی، امامت و پیشوایی بر امت است، از دیدگاه قرآن کریم؛ کسانی از شایستگی امامت و پیشوایی بر بشر برخوردارند که به مقام خلیفه الهی برسند، قرآن کریم در این باره حضرت داود (علیه السلام) ابتدا از مقام خلافت الهی او یاد می کند، و سپس منصب حکومت و داوری وی را متذکر می شود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: آیه ۲۶) و درباره عموم پیامبران می فرماید: «ما أَنَا رَا أَفْرِيدِم وَ هِدَايْت وَ يِزَهْ خُود رَا دَر اِخْتِيَار أَنَا ن قَرَار دَادِم، اَن گاه کتاب آسمانی و مقام نبوت و منصب حکم و داوری میان مردم را به آنان عطا کردیم.» «وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ : اُولَئِكَ الَّذِيْنَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ» (انعام: آیه ۸۷ و ۸۹).

۳- محوریت خلیفه الهی در نظام آفرینش

اصل وجود و آفرینش خلیفه تام الهی، محور وجود همه خلایق بوده و کمالات وجودی او نیز محور همه کمالات است، چنانکه در حدیث قدسی آمده است «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ» و همچنین در دعایی می خوانیم: «سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةَ وَ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۴۳۱) و در حدیثی دیگر خداوند فرشتگان و اهل آسمانها را مورد خطاب قرار داده و به آنان اعلام می کند که آفرینش آسمانها و زمین و ماه و خورشید و افلاک و دریاها، همه، بر اساس محبت اهل بیت بوده است.

بدون حجت الهی نه زمین قابلیت حدوث و بقا را دارد و نه اهل آن. فلذا امام صادق (علیه السلام) وجود حجت الهی را قبل از خلق و همراه با خلق و بعد از خلق، لازم و ضروری می داند: «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخُلُقِ وَ مَعَ الْخُلُقِ وَ بَعْدَ الْخُلُقِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۷۷) و در صورت نبود حجت الهی زمین بر اهلس خشم می گیرد: «لَوْ اَنَّ الْاِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْاَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِالْهَلَاكِهٖ كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِالْهَلَاكِهٖ» (همان، ص ۱۷۹)، براین مبناست که پیامبر شاهد بر انبیای دیگر و امتهای آنها هستند «فَكَيْفَ اِذَا جُنْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جُنْنَا بِكَ عَلٰى هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا» (نساء، آیه ۴۱).

امام صادق (علیه السلام) «در بیان نورانی دیگر می فرماید: ما جنب الله و برگزیده ی خدا و منتخب پروردگار و امانتدار موارث انبیاء و امنای خدا و وجه الله و نشانه های هدایت عروه الوثقی هستیم. بواسطه ما خدا افتتاح نمود و ما ختم

کرد. ماییم اولین ها و ماییم آخرین ها. ما بهترین عالمیان و نوامیس زمان و سرور بندگان و رهبر دنیا و راه استوار و صراط مستقیم هستیم.

ماییم علت وجود و حجت معبود. خداوند عمل هر کس که جاهل به حق ما باشد را نمی پذیرد. ما چراغ دان نبوت و چراغهای رسالت و نور نورها و کلمه الله و پرچم حق هستیم. هرکس در زیر آن پرچم باشد نجات یابد و هرکس تخلف ورزد گمراه شود. ما پیشوایان دین و رهبران سفید چهرگان و معدن نبوت و پایگاه رسالت هستیم. ملائکه به سوی ما در رفت و آمدند. ما چراغ روشنگر و راه هدایت و رهبر به سوی بهشت و پل بر روی گذرگاههای بزرگیم. به واسطه ما باران می بارد و از عذاب و بلا جلوگیری می شود. هر کس این هدایت را شنید در جستجوی محبت ما در قلب خود باشد، اگر در قلب خود نهی و انکار فضل ما را دید. بداند که از راه راست منحرف شده است زیرا ما حجت معبود و مترجم وحی و خزینه علم و میزان دادگری خداییم. ما شاخه های درخت زیتون و دست پرورده ی پاک مردان و چراغ چراغدانی هستیم که در آن نور نور است، ما برگزیده ی کلمه پایدار تا روز قیامت هستیم که برای آن از ذرات در عالم دَر، پیمان ولایت گرفته شده است» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۲۰۹).

۴- خداگونه بودن خلیفه الهی

از دیگر ویژگی های خلیفه الهی خداگونه بودن آن است، آدمی در پرتو هدایت های الهی و اطاعت از خدای متعال، به مرتبه ای از کمال می رسد که خداوند به تمام معنا و متناسب با سعه وجودی و عملکردهای بنده اش در وجود او جلوه گری می کند، چنانکه در حدیث قدسی آمده «یا ابن آدم انا غنی لا افتقر اطنی فیما امرتک اجعلک غنیاً لا تفتقر یا ابن آدم انا حی لا اموت اطنی فیما امرتک اجعلک حیاً لا تموت یا ابن آدم انا اقول للشیء کُن فیکون اطنی فیما امرتک اجعلک تقول لشیء کُن فیکون»

ای فرزند آدم، من غنی و بی نیاز هستم، تو هم از دستورات من اطاعت کن تا تو را هم غنی کنم تا فقیر نشوی. ای فرزند آدم، من زنده ای هستم که نمیمیرم تو هم از من اطاعت کن تا تو را هم زنده جاودانه بکنم. من به هر چیزی بگویم باش موجود می شود، تو هم به دستورات من عمل کن تا اراده ات مثل اراده من باشد (ابن فهدحلی، ۱۴۰۷، ص ۳۱۱؛ حرعاملی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴). یکی از شاهراه هائی که بنده را به کمال نهایی و قرب ربوبی واصل می کند عبادت خالصانه خداست. چنانچه در حدیث قرب نوافل آمده است: «وما تقرب الی عبدي بشيء أحب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالتأفلة حتی اُحبه إذا اُحبه کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر بها و لسانه الّذی ینطق به و یده الّذی یمسح بها ان دعائی اُجبت و ان سألنی اُعطیت و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی موت المؤمن یکره الموت اکره مساءته»

بنده من نمی تواند به من تقرب پیدا کند مگر با انجام فرایضی که بر او واجب کرده ام. او به وسیله نماز نافله هم می تواند به من تقرب پیدا کند تا من او را دوست بدارم. وقتی او را دوست داشتیم من گوش او می شوم که بوسیله آن

می شنود. چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن کار می کند. این بنده وقتی مرا بخواند به وی جواب می دهم و اگر چیزی از من خواست به وی عطا میکنم. من در هیچ چیزی تردید نمی کنم جز در مرگ بنده مومنم که او را سختی مرگ می ترساند و نمی خواهد بمیرد و من نمی خواهم او را ناراحت شود. (حر عاملی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴).

نتیجه

۱- خداوند از ابتدای آفرینش انسان، او را به عنوان خلیفه خویش آفریده و به فرشتگان معرفی کرده است؛ با توجه به این که مقام خلافت برای انسان مورد توجه، تعجب، و حتی مورد اعتراض فرشتگان قرار گرفت، روشن می شود که مستخلف^۱ عنه در مسئله خلافت، خود خداوند است نه موجودی دیگری.

۲- این خلافت اختصاص به آدم (علیه السلام) نداشته بلکه عمومی و همگانی بوده است، به عبارتی حقیقت و جامعیت وجودی انسان خلیفه خداست، و چون همه ی آحاد بشر بطور بالقوه، در این حقیقت جامع مشترک هستند، همگان از خلافت الهی، به طور بالقوه برخوردار هستند.

۳- اساس خلافت الهی، به تجلی اسماء و صفات الهی در انسان برمی گردد، از این رو کسانی که در عرصه ی اعتقاد و عمل، بیشترین جلوه از این تجلی را در وجودشان انعکاس دهند، از مراتب بالای خلافت الهی برخوردار خواهند بود.

۴- قلمرو خلافت الهی انسان، اختصاص به زمین نداشته، بلکه ملک و ملکوت، هر دو را در برمی گیرد. به دلیل اینکه فرشتگان الهی که ملکوت نشینان عالم بوده، مکلف به سجده در پیشگاه انسان می شوند و این بیانگر افضلیت مسجود بر ساجد، و هکایتگر خلافت انسان کامل بر ملک و ملکوت است.

۵- خلافت الهی، در منظومه ی کمالات آدمی، برترین کمال وجودی برای انسان بوده و بقیه کمالات در پرتو آن قابل توجیه است، دلیل برتری آن بر سایر کمالات بدان جهت است که حقیقت خلافت الهی به تجلی اعظم اسماء صفات الهی در وجود انسان برمی گردد؛ از طرفی خداوند از میان همه ی کمالات انسان، تنها مسئله خلافت را پیش کشیده و با فرشتگان مطرح کرده است و این مسئله، برتری این مقام را بر سایر کمالات آدمی به روشنی اثبات می کند.

منابع

❖ قرآن کریم، ترجمه بهرام پور

۱. آلوسی، سید محمود بن عبدالله، ۱۴۱۵، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، دارالکتب العلمیه، بیروت
۲. آملی، سید حیدر، ۱۴۲۲، تفسیرالمحیط الأعظم و البحرالخضم، محقق: محسن موسوی تبریزی، سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
۳. ابن اثیر، ۱۳۶۴، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، اسماعیلیان، قم
۴. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۱۲، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق مهدی، دارالکتب العربی، بیروت
۵. ابن عربی، ۱۴۱۰، رحمه من الرحمن فی التفسیر و اشارات القرآن، محقق: محمود غراب، المطبعه النصر، دمشق
۶. ابن فارس، احمد، ۱۴۲۰، معجم مقاییس اللغه، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت
۷. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، ۱۴۰۷، عدّه الداعی و نجاح الساعی، دارالکتب الاسلامی، بی جا
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱۴۱۹، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، دارالکتب العلمیه، بیروت
۹. بحرانی، ۱۴۱۹، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسه الا علمی للمطبوعات، بیروت
۱۰. پیشوایی، مهدی، ۱۳۹۳، تاریخ اسلام از سقیفه تا کربلا، دفتر نشر معارف، قم
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۰، تفسیر تسنیم، اسراء، قم
۱۲. حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۰، الجواهر السیّه فی الأحادیث القدسیّه، انتشارات دهقان، تهران
۱۳. حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۸۱، هزار و یک کلمه، بوستان کتاب، قم
۱۴. حسین استرآبادی، سید شرف الدین علی، ۱۴۰۹، تاویل الایات الظاهره، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۳۲، المفردات الراغب الاصفهانی، تحقیق: العاملی، دارالمعروف للطباعه والنشر، بیروت
۱۶. رشیدرضا، محمد، ۱۳۵۴، تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، دارالمعرفه، بیروت
۱۷. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت
۱۸. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۴، پیشوایی از نظر اسلام، نشر مکتب اسلام، قم
۱۹. _____، ۱۴۱۷، تفسیر صحیح آیات مشکله، تنظیم و نگارش: هادی خسرو شاهی، مؤسسه نشر و تبلیغ، تهران
۲۰. سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی، بی تا، فی ظلال القرآن، دارالشروق، بیروت
۲۱. شرتونی، سعید، ۱۴۱۶، أقرب الموارد فی فصیح العربیه والشوارد، دارالأسوه، تهران
۲۲. شیبانی، محمد حسن، ۱۴۱۳، فتح الغدیر، دارابن کثیر و درالکلم الطیب، بیروت
۲۳. طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۷، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعه مدرسین، قم
۲۴. _____، ۱۳۸۸، بررسی های اسلامی، بوستان کتاب، قم

۲۵. _____، ۱۳۸۱، طریق عرفان، مترجم: صادق حسن زاده، نشر بخشایش، قم
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، قم
۲۷. طبری، محمد، ۱۴۱۲، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه، بیروت
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، داراحیاء التراث العربی، بیروت
۲۹. طوسی، نصیرالدین محمد، ۱۳۷۵، تجرید الاعتقاد، تحقیق: جعفر سبحانی، نشر موسسه امام صادق (ع)، قم
۳۰. غزنوی، محمود بن أبی الحسن، ۱۴۱۹، باهر البرهان فی معانی مشکلات القرآن، تحقیق: سعاد بنت صالح بن سعید باقی، جامعه أم القرى، مکه
۳۱. فخر رازی، محمد، ۱۴۲۰، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، داراحیاء التراث العربی، بیروت
۳۲. فخرالدین رازی، عبدالله محمد بن عمر، ۱۴۲۰، مفاتیح الغیب، داراحیاء التراث العربی، بیروت
۳۳. فراهیدی، خلیل ابن احمد، ۱۴۱۴، ترتیب کتاب العین، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم السامرائی، تصحیح: استاد اسعد طیب، اسوه، قم
۳۴. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع الاحکام القرآن، تهران
۳۵. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۲۸، تفسیر قمی، تحقیق: محمد صالحی اندیمشکی، ذوی القربی، قم
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران
۳۷. _____، ۱۳۶۳، درخشان پرتوی از اصول کافی، حسین همدانی نجفی، چاپخانه علمیه قم، قم
۳۸. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴، بحار الانوار، موسسه الوفاء، بیروت
۳۹. مغنیه، محمد جواد، ۱۳۸۷، تفسیر کاشف، ترجمه موسی دانش، موسسه بوستان کتاب، قم
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران
۴۱. ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی، ۱۳۶۶، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: محمد جواجوی، بیدار، قم
۴۲. میبدی، احمد، ۱۳۷۱، کشف الاسرار و عده الأبرار، محقق علی اصغر حکمت، امیر کبیر، تهران
۴۳. نحاس، احمد، اعراب القرآن، بی تا، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت
۴۴. نسفی حنیفی، عبدالله بن احمد، ۱۴۱۶، مدارک التنزیل و حقایق التاویل، دارالنافئس، بیروت